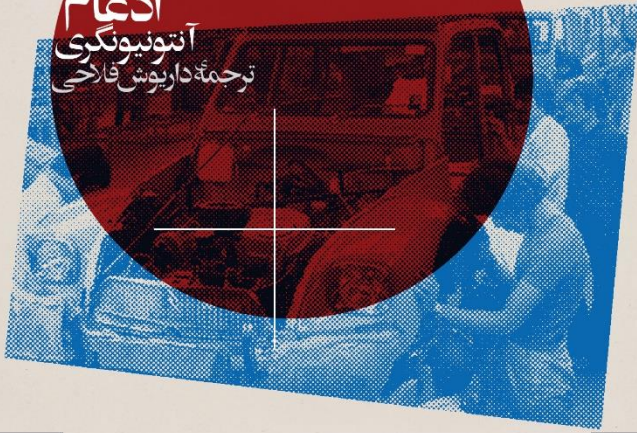


پروگرام

کار،
کارخانہ،
ادغام

آنتونیونگی
ترجمہ: داریوش فالاحی



شہریور ۱۴۰۰

مقدمه‌ی مترجم: شاید بتوان بخشی از اهمیت آنتونیو نگری برای زمانه‌ی ما را در بازتعریف‌هایی که از مفاهیم گذشته ارائه می‌دهد، دانست. برای نگری مردم، توده، طبقه، پرولتاریا، کارخانه، کار و ادغام دیگر معانی‌ای که در گذشته داشته‌اند را ندارند.

در متن، آنتونیو نگری گذاری اساسی از تعاریف سابق سه مفهوم کارخانه، کار و ادغام را در پیش می‌گیرد. گذار از کارخانه به مثابه‌ی مکانی خارج از شهر که امر تولید مادی را برعهده دارد، به سمت کارخانه‌ی اجتماعی که تولید را در کل جامعه گسترده می‌کند؛ شکل‌گیری کار غیرمادی و فکری مسیری است که موجب شکل‌گیری انبوه خلق و تمایز آن از مردم، توده و پرولتاریای صنعتی می‌شود. این گذار فهم ما را از مقاومت، شورش و انقلاب نیز دگرگون می‌کند.

«سرانجام، باید انبوه خلق را از طبقه کارگر هم متمایز بدانیم. مفهوم طبقه کارگر معمولاً به منزله‌ی مفهومی مستثناکننده به کار رفته است که نه تنها کارگران را از مالکان بی‌نیاز از کار کردن برای امرار معاش متمایز می‌کند، بلکه طبقه کارگر را از دیگرانی که کار می‌کنند نیز جدا می‌سازد. این مفهوم در کاربرد محدودش صرفاً برای اشاره به کارگران صنعتی و جدا کردن آنها از کارگران کشاورزی، خدمات و بخش‌های دیگر به کار رفته است. در وسیع‌ترین کاربرد، مفهوم طبقه کارگر به تمام کارگران مزدبگیر اطلاق شده است و آنان را از فقیران، کارگران

خانگی بدون مزد و همه کسانی که دستمزد نمی‌گیرند، جدا می‌سازد. به عکس، انبوه خلق یک مفهوم فراگیر و باز است. این مفهوم می‌خواهد اهمیت تغییراتی را نشان دهد که اخیراً در اقتصاد جهانی رخ داده‌اند: از یک سو طبقه کارگر صنعتی دیگر در اقتصاد جهانی نش‌هژمونیک ندارد، اگرچه تعداد کارگران صنعتی در سراسر جهان کاهش نیافته است؛ و از سوی دیگر، امروز نباید تولید را صرفاً از لحاظ اقتصادی مدنظر قرار دهیم - نه فقط تولید کالای مادی، بلکه همچنین تولید ارتباطات، مناسبات و اشکال زندگی. بنابراین انبوه خلق به طور بالقوه از تمام پیکره‌های گوناگون تولید اجتماعی تشکیل شده است.»

۳

(انبوه خلق؛ جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری، آنتونیو نگری و مایکل هارت، ترجمه رضا نجف‌زاده، نشر نی، چاپ ۸۷، صفحه ۲۱)

کارخانه

امروزه سخت به نظر می‌رسد که کسی درک کند که رفتن به کارخانه برای نسل من و به طور خاص برای من چقدر مهم بود. اینکه قبل از سحر بیدار شوید تا ساعت پنج و نیم صبح خود را در بیرون از کارخانه‌های بزرگ فلزی یا

کارخانه‌های شیمیایی، نساجی یا خودروسازی آماده کنید؛ کارخانه‌های
فوردیستی با کارهایی که از ساعت شش شروع شده و تمام روز ادامه پیدا
می‌کنند. ما سعی کردیم مشکلات مردم آنجا را با استفاده از روش مارکسیسم
ارتدکس بفهمیم تا ببینیم چگونه سود در قالب اصطلاحاتِ ابژکتیو اقتصادی،
از یک سو، و بهره‌کشی در قالب اصطلاحاتِ سوژکتیو، از سوی دیگر، تعیین
می‌شوند. با ربط این دو فرایند، ما این نکته را دریافتیم که مکانیسم تولید
سرمایه‌داری به وسیله‌ی یک اعتصاب یا دست کشیدن از کار، که عنصری
اساسی در حیات مولد کارخانه و به طور کلی تولید بود، می‌تواند مختل شود.

در طول دهه‌ی شصت تا ۱۹۷۳ ما اعتصابات کارگری، مبارزات سهمگین و
اعتصاباتِی توسط هزاران کارگر را سازماندهی کردیم. با این اقدامات ما
سازوکار سرمایه‌دارانه‌ی استثمار و در نتیجه توسعه را به بحران انداختیم. پاسخ
سرمایه‌داری به این اقدامات ما به شدت خشن و روشن بود. سرکوب شدید
کارگران در قالب تعلیق، اخراج رادیکال‌ترین افراد و تعطیلی متخاصم‌ترین
کارخانه‌ها رخ داد. با این حال، در همان زمان، سرمایه در حال تصاحب
خلاقیت و هوش^۱ بیان شده در مبارزات بود و به این ترتیب عنصری را که آن را
به بحران می‌کشاند، در خود مستحیل کرد.

از سال ۱۹۶۳ به بعد، مبارزات در کارخانه‌های ایتالیا از نظر اتحادیه‌ای و
سیاسی دارای شدت و سرسختی بی‌نظیری بود. در اوایل دهه هفتاد، گروه‌های

^۱ Intelligence

خارج از پارلمان^۱ *potere operaio* و *lotta continua*^۲، از ظرفیتی مؤثر برای فراخواندن طبقه‌ی کارگر ایتالیا به اعتصاب عمومی برخوردار بودند. در مواجهه با این وضعیت، سرمایه‌ عملیات فوق‌العاده هوشمندانه‌ای را انجام داد که شامل اوراق کردن کارخانه‌ی فوردیستی، تایلوریزه‌شده، بود همراه با تصدیق این امر که ظرفیت تولیدی می‌تواند به طور کلی به جامعه گسترش یابد. تا آن زمان، کارخانه به عنوان مکانی که رئیس در آن همه‌کاره بود از جامعه به عنوان محلی برای گردش کالا و بازتولید طبقه‌ی کارگر و هم‌چنین از سرمایه‌گذاری به نام دولت در آموزش جدا شده بود. به دنبال خیزش مبارزه‌ای که ظرفیت تولیدی شرکت بزرگ فوردیستی را مسدود کرد، سرمایه با مولد ساختن خود جامعه، یا به عبارت دیگر، با نهایتاً تصدیق قدرت تولید اجتماعی، واکنش نشان داد.

این خاستگاه چیزی است که ما آن را کارخانه‌ی اجتماعی^۳ می‌نامیم. یک مفهوم اساسی در می ۶۸ ایتالیا، که شاید کمتر از ۱۹۶۸ فرانسه اهمیت داشت اما با این وجود ده سال به طول انجامید. شورش سهمگین بود و کل جامعه‌ی

^۱ یا قدرت کارگران گروهی از چپ‌های رادیکال ایتالیا بودند که بین سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ فعالیت می‌کردند. این گروه بخشی از جنبش ورکریست بود که منجر به توسعه‌ی بعدی جنبش اتونومیستی شد - م.

^۲ یک سازمان پارلمانی چپ در ایتالیا که در پاییز ۱۹۶۹ توسط انشعابی در جنبش کارگری دانشجویی شهر تورین تاسیس شد که فعالیت‌های مبارزاتی را در دانشگاه‌ها و کارخانه‌هایی مانند فیات آغاز کرده بود - م.

^۳ social factory

ایتالیا را زیر و رو کرد. سرانجام در ۵ آوریل ۱۹۷۹ زمانی پایان یافت که بسیاری از اعضای *Autonomia operaia*^۱ دستگیر شدند و با فرم قانونی و تشکیل دادگاه‌های ویژه، سرکوب خشن و ددمنشانه‌ای علیه ما صورت گرفت.

از این نقطه نظر، کارخانه‌ی اجتماعی عبارت از صدور شیوه‌ی تولید کارخانه‌ای به جامعه نیست. کارخانه‌ی اجتماعی بر مبنای قسمی تعریف زیست‌سیاسی از سویه‌ی اجتماعی قرار گرفته است؛ تعریفی که مطابق آن همه کسانی که به نحوی کار می‌کنند؛ از زن خانه‌دار تا کارگر کارخانه، همه کسانی که آموزش می‌بینند، آموزشی که در واقع برای تولید اجتماعی است، تا همه‌ی کسانی که خدمات ضروری مورد نیاز این تولید اجتماعی را تضمین می‌کنند، بخشی از سازوکار وسیع‌تری به نام کارخانه‌ی اجتماعی هستند. آنچه برای ما شگفت‌انگیز بود درک همه اینها از طریق پویایی خویش بود؛ یعنی درک مجموعه‌ای از ارتباطات اجتماعی گرفتار بهره‌کشی از طریق ارتباطات اجتماعی ایجاد شده در مبارزه.

^۱ گروه کارگران اتونومیست که از دیگر جنبش‌های چپ‌گرایانه ایتالیا که در کنار *potere operaio* و *lotta continua* نقشی مهم در شکل‌گیری جنبش اتونومیست ایفا کرد - م.

کار

کار زندگی است. کار امکان بازتولید خود است، و به همین دلیل، نمی‌توان مفهوم کار را از مفهوم زندگی متمایز کرد. آنچه در پی تمایز کار و زندگی است، سیستم قدرت است؛ سیستم بهره‌کشی. با این حال کار و زندگی اساساً یک چیز هستند. مارکسیسم بدون شک یک نظریه‌ی زندگی، یک نظریه‌ی کار و یک نظریه‌ی بهره‌کشی است. سرمایه‌داری نیز دقیقاً همینطور. در واقع می‌توان ادعا کرد تنها مارکسیست‌های باقی مانده این روزها، کارگزاران بزرگی هستند که در وال استریت و بازارهای سهام جهان فعالیت می‌کنند. تصادفی نیست که وقتی سطح استخدام در ایالات متحده افزایش می‌یابد، ارزش‌های سهام کاهش می‌یابد. هرچه تعداد افراد بیکار کمتر باشد (به عبارت دیگر، ذخایر نیروی کار موجود در بازار کمتر باشد)، خطر افزایش ارزش سهام بیشتر است.

البته کار همیشه شکل یکسانی نداشته است. اولین نمونه از کار را در دورانی که بشر تابع طبیعت بود پیدا می‌کنیم. این کار سنتور^۱ بود، کار انسانی که با طبیعت آمیخته بود و رابطه‌ای ارگانیک با آن داشت. این شکل از کار، کار دهقانی قبل از اختراعات فناوری در کشاورزی است. پس از آن ما دوره‌ای را داریم که در آن رابطه‌ی مردم با طبیعت رابطه‌ی یک سازنده بود. این برهه را

^۱ از اساطیر یونان که موجودی است نیمی انسان و نیمی اسب، با سر و دو دست و بالانته‌ی انسان و پایین‌ته‌ی اسب، که قسمت انسانی از گردن اسب شروع می‌شود - م.

می‌توان به عنوان برهه‌ی سراسر انسان^۱ توصیف کرد؛ اصطلاح بوییلوس، نویسنده‌ی فرانسوی عهد رنسانس که به زبان لاتین می‌نویسد و این دوره را به عنوان دوره‌ای تعریف می‌کند که در آن انسان طبیعت را می‌سازد و خود را با آن مطابقت می‌دهد. کار در این مرحله‌ی دوم، بنیادی‌ست.

سرانجام، اکنون خود را با شکل سوم کار می‌یابیم که در آن انسان جای طبیعت را گرفته است. ما وارد عصر انسان ماشینی شده‌ایم؛ ماشینی که ما بخشی از آن را به عنوان تفکر عام تشکیل می‌دهیم. در این جا، کار به‌راستی برساخت می‌شود؛ به قدرت مؤسس بدل می‌گردد. این دقیقاً موضوع شگفت‌انگیز کار است؛ واقعیتی که در آن به‌راستی می‌توانیم جهان را بسازیم؛ واقعیتی که ما می‌توانیم در قلمرو زمان، زمان ابدی، وجود داشته باشیم و حرکت کنیم و این اساس ماتریالیسم انتقادی حقیقی است. قدرت آفرینش ما زمینه‌ساز امکان برقرارکردن نظمی دیگر به جای سرمایه‌داری، به عنوان نظمی غیرطبیعی، می‌شود که اساساً به عصر وساطت طبیعت، به عصر سراسر انسان، متصل است.

امروزه تا آنجا که ابزارهای درون مغزمان را کشف کرده‌ایم، دیگر نیازی به تدارکات یا افزایش مزدی نداریم که توسط سرمایه‌دار درپیش گرفته شده‌است و دقیقاً شالوده‌ی سرمایه‌داری است. وقتی شخصی می‌خواهد کار کند اما ابزار

^۱ در اینجا Man-Man را معادل «سراسر انسان» گرفته‌ام که در برابر کار سنتور (نیمی انسان نیمی حیوان) است. م

لازم را ندارد، سرمایه‌دار پیشنهاد عرضه‌ی آن‌ها، فراهم آوردن گازانبرها، ماشین و وغیره را می‌دهد. سرمایه‌دار مزد کارگران را در قالب ماشین‌آلات افزایش می‌دهد و کارگر این افزایش مزد را در قالب کار، یعنی در قالب تولید بازپرداخت می‌کند. این فرمول امروزه دیگر اعتباری ندارد. در اشکال جدید کار، چنین افزایش مزدی دیگر همیشه ضروری نیست. این دستمزدها جای خود را به مغز داده‌اند؛ مغز به طور موثری جایگزین سرمایه ثابت می‌شود. کار فکری، که توسط کامپیوتر به عنوان یک عضو مصنوعی پشتیبانی می‌شود، آمده است تا عنصرِ سرنوشت‌ساز و حیاتی را تأسیس کند. و این موضوع خوبی است که باید اتفاق بیفتد، چراکه مسئله سلول خاکستری‌ست؛ مسئله فکری‌ست.

تفکر عام

مارکس در برخی صفحات پیش‌گویانه‌ی گروندریسه، نوشته شده بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۵۹، امکان دگرگونی فزاینده‌ی سرمایه‌ی ثابت به سرمایه‌ی فکری را تشخیص داده است. قدرت علم و همکاری فکری به عنوان عنصر اساسی در تعریف تولید، و در نتیجه، در تعریف ارزش، بهره‌کشی و سود مطرح می‌شود. امروزه می‌دانیم که گرایش منسجم و برگشت ناپذیری در فکری‌سازی^۱

^۱ intellectualization

کامل کار به وجود آمده است. این گرایش ما را به سمت قسمی ظرفیت تولیدی سوق می‌دهد که سودهای حاشیه‌ای را نه تنها براساس کمیت، بلکه براساس کیفیتی خلق می‌کند که به‌مثابه‌ی ابداع فکری قسمی فرم تولید متمرکز بر ماشین فهم می‌گردد. ارزش حاشیه‌ای از محتوای فکری والای ابداع نشئت می‌گیرد. بنابراین تفکر عام در زبان مارکس تعریفی از بهره‌کشی سرمایه‌دارانه است که به مرحله‌ی عمل درآمده است. امروزه می‌توان گفت که سرمایه، فکری یا شناختی شده است؛ ارزش جانب‌دارانه و مؤثر کل فرایند ارزش‌گذاری. می‌توان گفت به حدی که تاکنون به این اندازه نبوده است، کار مادی و زنده (اعمال کلاسیک کارگران و ظرفیت‌شان برای تولید چیزها با دست) در حال جایگزین‌شدن با کار غیرمادی است؛ یعنی با ابزارهای الکترونیکی‌ای که اراده‌ی به ابداع، اراده‌ی مولد، را به تولید بدل می‌کنند. این فرایند توسط طرد، نادیده‌گیری و پشت‌سرگذاشتن فعالیت و ظرفیت انسانی صورت می‌گیرد. ما با دو پدیدار بسیار روشن سروکار داریم. از یک سو، تبدیل مغز به ابزار؛ مغز به سلاح، به ماشینی بنیادی برای انجام تولید تبدیل می‌شود و از سوی دیگر، پدیده‌ی ماشین‌هایی که به شکل فزاینده‌ای در حال تبدیل شدن به عضوهای مصنوعی انسان هستند.

در این نقطه، ما می‌توانیم چگونگی استفاده از مفهوم تفکر عام را نه برای توسعه‌ی سرمایه‌داری بلکه برای ایجاد خرابکاری و مبارزه با این توسعه مورد توجه قرار دهیم. ما باید از خود بپرسیم که آیا می‌توان قسمی تفکر توده‌ای را تصور یا فرض کرد که بتواند با چنان قدرتی از تفکر عام سرمایه‌داری به

مخالفت پردازد که طبقه‌ی کارگر با مالکان ماشین‌آلات مواجه شد؟ و تا کجا پدیده‌های زبانی‌ای که تفکر عام جدید پرولتاریا را تأسیس می‌کنند خودشان را از کاربستی که محصول تفکر عام سرمایه‌داری است، آزاد می‌کنند؟ به عبارتی ما باید دریابیم که عنصر جداکننده درون این زبان‌ها چیست. اینها موضوع‌هایی است که از مسئله‌ی تفکر عام برمی‌آید. از یک سو، برگردان بلاواسطه و مستقیم سیستم ماشین‌بنیاد به سیستم همیاری و ارتباطات فکری را داریم، و از سوی دیگر، درون این همیاری فکری امکان آغاز توسعه مسیرهای آلترناتیو دانش و فهم به عنوان نقاط شکست خودسالاری سرمایه‌داری.

ادغام

ادغام مفهومی بدترکیب^۱ است. اصطلاحی مارکسی است که ارتباط بین سرمایه و جامعه را توصیف می‌کند. با وجود این، اهمیت دارد که میان این دو نوع از ادغام تمایز قائل شویم: صوری و واقعی. در برهه‌ی معینی از تولید سرمایه‌داری، اشکال تولیدی که هیچ ارتباطی با سرمایه نداشتند (انواع تولیدات کشاورزی، ماهیگیری یا صنعت مانوفاکتور) ادغام شده‌بودند؛ آن‌ها با هژمونی سرمایه‌داری اولیه جسمیت یافته و بازشناسی شده‌بودند زمانی که

^۱ Ugly concept

ساختار کارخانه‌های بزرگ، نخست نساجی و سپس اتومبیل‌ها، شروع به ساماندهی به کل جامعه کردند. این نوع از ادغام به عنوان ادغام صوری شناخته می‌شود. این جنبه صوری سرمایه است که شامل فعالیت‌های مولد مختلفی می‌گردد.

از طرف دیگر، ادغام واقعی هژمونی سرمایه‌ی بدون محدودیت است. در اینجا شکل تولید سرمایه‌داری در هر فضایی از جامعه مداخله و آن را اشغال کرده‌است. خود جامعه به کارخانه تبدیل شده است. به اصطلاح دیوارهای کارخانه‌ی مرکزی فرو ریخته است و کل جامعه مورد هجوم هژمونی رژیم کارخانه و در نتیجه رژیم انضباطی عمومی قرار گرفته است. این ادغام دقیقاً ادغام واقعی جامعه توسط سرمایه است. جامعه از طریق توسعه سرمایه‌داری به شیوه‌ای انضباطی پیکربندی شده است. این وضعیتی است که ما از اوایل قرن بیستم در آن قرار گرفته‌ایم.

از این منظر، می‌توان گفت که ۶۸ صرفاً یک تاریخ مهم از نظر شورش دانشجویی یا ظهور امیال فکری یا اخلاقی جدید در طبقات متوسط جامعه نیست؛ بلکه هم‌چنین دقیقه‌ای است از دلالتی بسیار مهم: تحقق سلطه‌ی سرمایه‌داری بر جامعه. به عبارتی دیگر، تحقق ادغام واقعی. با می‌توان گفت که این ادغام نمایان شد؛ حدی که در آن نیروی کار فکری، مجبور شد خود را بدل به کانون فرآیند تسلط سرمایه بر جامعه کند. این دقیقه‌ای است که ادغام واقعی به هژمونی تفکر عام ترجمه شد. در نتیجه، می‌توانیم از ظهور جامعه‌ای صحبت کنیم که در آن

ارتباطات و ارزش‌های زبانی، نوآورانه از نقطه‌نظر فکری، موقعیت مرکزی را به خود اختصاص دادند. درحالی‌که آشکار است که این شکل از گفتمان دربردارنده‌ی تعمیم‌های بیش‌ازحد هجوم‌آورنده‌ای است که در قالب مثال‌ها و ایده‌های مدل‌گون پیش کشیده می‌شوند و هر تعداد مخالفی که با توجه به این‌ها سربرمی‌آورد، به‌گونه‌ای با آن رفتار می‌شود که چارچوب را به‌عنوان یک کل غنی می‌کند نه آنکه آن را از اعتبار بیاندازد.

سرانجام، در اینجا لازم است آخرین مشکل در مورد ادغام را مطرح کنم: ارتباط بین مقاومت، شورش و انقلاب با ادغام^۱. درون ادغام، مقاومت، شورش و انقلاب چه معنایی دارد؟ آنها بر همه چیز و هیچ چیز دلالت دارند. این که ادغام به منتهاالیه احاطه بر هر سوژه‌ی متفکر در فرآیند سرمایه‌داری رسیده است، واقعیت دارد. اکنون به نظر می‌رسد که این امر نشان می‌دهد که همه چیز، از نقطه نظر پیشرفتِ مادی و ساخت فردیت، در مسیر خود قرار دارد، تا آن حد که انقلاب دیگر متریقی نخواهد بود. از این نظر، قدرت خلاق نیز، که مارکس آن را فردیت غنی^۲ نامید، در ادغام وجود دارد. با وجود این، بر

^۱ r and s. این گفتگوی نگری با گورا، به این صورت است که در آن به ترتیب حروف الفبا درباره‌ی برخی از مفاهیم اساسی اندیشه‌ی نگری پرسش‌هایی صورت می‌گیرد. در اینجا به جای واژه‌های I و S خود مفاهیمی که در طول گفتگو درباره آنها صحبت شده است را جایگذاری کرده‌ام - م.

^۲ Rich individuality

رجوع شود به دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، بخش «درباب معنای نیازهای انسانی»

ما واجب است که آن را آزاد کنیم، چرا که از طریق این آزادسازی است که شکوهمندترین تولیدات فکری، اخلاقی و علمی پدیدار خواهند شد.

این متن ترجمه‌ی چهار بخش است از:

Antonio Negri in Conversation with Caries Guerra (۲۰۰۳), in
Grey Room ۱۱, Published by The MIT Press, Cambridge,
Massachusetts. Pages ۹۲-۹۴ & ۹۷-۹۸ & ۱۰۵-۱۰۶